

ORIENTAL STUDIES TRIPOS Part I

Middle Eastern and Islamic Studies

---

Tuesday 2 June 2009      13.30 – 16.30

---

**IS.6                  PERSIAN LITERARY TEXTS**

*Candidates should answer ALL questions.  
All questions carry **equal** weight.*

*Write your number **not** your name on the cover sheet of **each** Answer Book.*

**STATIONERY REQUIREMENTS**

*20 Page Answer Book x 1  
Rough Work Pad*

**You may not start to read the questions  
printed on the subsequent pages of this  
question paper until instructed that you may  
do so by the Invigilator.**

**Section A:**

Translate the following three seen passages. [25 marks each]

1.

در زندگی زخمهایی هست که مثل خوره روحرا آهسته در انزوا میخورد و میترشد. این دردها را نمیشود بکسی اظهار کرد، چون عموماً عادت دارند که این دردهای باور نکردنی را جزو اتفاقات و پیش آمدهای نادر و عجیب بشمارند و اگر کسی بگوید یا بنویسد، مردم بر سبیل عقاید جاری و عقاید خودشان سعی می کنند آنها را با لبخند شکاک و تمسخر آمیز تلقی بکنند - زیرا بشر هنوز چاره و دوائی برایش پیدا نکرده و تنها داروی آن فراموشی بتوسط شراب و خواب مصنوعی بوسیله افیون و مواد مخدره است - ولی افسوس که تأثیر اینگونه داروها موقت است و بجای تسکین پس از مدتی بر شدت درد میافزاید.

آیا روزی به اسرار این اتفاقات ماوراء طبیعی، این انعکاس سایه روح که در حالت اغماء و بر زخ بین خواب و بیداری جلوه میکند کسی پی خواهد برد؟  
من فقط بشرح یکی از این پیش آمدها می پردازم که برای خودم اتفاق افتاده و بقدری مرا تکان داده که هر گز فراموش نخواهم کرد و نشان شوم آن تا زنده ام، از روز ازل تا ابد تا آنجا که خارج از فهم و ادراک بشر است زندگی مرا زهر آلود خواهد کرد - زهر آلود نوشتم، ولی میخواستم بگویم داغ آنرا همیشه با خودم داشته و خواهم داشت.

Sadeq Hedayat, *Buf-e Kur*, 12<sup>th</sup> ed. Ketab-ha-ye Parastu (Tehran, 1348/1969), pp. 9-10.

2.

## در سیرت پادشاهان

مثل

۱ پادشاهی راشنیدم که به کشتن اسیری اشارت کرد. بیچاره در حالت  
نومیدی ملك را دشنام دادن گرفت و سقط گفتن. که گفته اند «هر که دست  
از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید»

اِذَا يَسُّ الْاِنْسَانُ طَالَ لِسَانُهُ      كَسَنُورٍ مَّغْلُوبٍ يَصُولُ عَلَيَّ الْكَلْبِ

وقت ضرورت چو نماند گرینز      دست بگیرد سر شمشیر تیز.  
ملك پرسید «چه می گوید» یکی از وزرای نیک محضر گفت «ای خداوند.  
می گوید الكاظمين الغيظ والعافين عن الناس» ملك را بروی رحمت آمد

واز سر خون او در گذشت. وزیر دیگر که ضد او بود گفت «ابنای جنس  
مارا نشاید در حضرت پادشاهان جز به راستی سخن گفتن. او ملك را  
دشنام داد و ناسزا گفت» ملك روی درهم کشید و گفت «مرا دروغ وی  
پسندیده تر آمد از آن راست که تو گفتی. که آن را روی در مصلحت  
بود و این را بنا بر خبث است و خردمندان گفته اند دروغ مصلحت آمیز به  
از راست فتنه انگیز است»

هر که شاه آن کند که او گوید      حیف باشد که جز نکو گوید.

3.

ای بسر چون زن خواستی حرمت خود را نیکو دار، اگر چند چیز عزیزست  
از زن و فرزند عزیز تر نیست و چیز خود از زن و فرزند دریغ مدار و اگر از زن بصلاح  
و فرزند فرمان بردار و این کاریست که بدست تو، چنانکه من در بیستی گویم:

فرزند چه بروری و زن چون داری

اما چون زن کنی طلب مال مکن و طلب کار نیکویی زن مباش، که بسبب نیکویی  
معشوق گیرد، زن باید که پاکیزه و پاک دین و کدبانو و دوست دار شوی و شرمناک و  
بارسا و کوتاه دست و چیز نگاه دارنده باشد، تا نیک بود، که گفته اند که: زن نیک  
عاقبت زندگانی بود، اگر چه زن مهربان و خوب روی باشد و بسندیده تو بیک بار خود را  
بدست او مده و زیر فرمان او مباش؛ که اسکندر را گفتند: چرا دختر داراب را بزنی  
نکنی، که بس خوب رویست؟ گفت: زشت باشد که چون ما بر مردمان جهان غالب  
شدیم زنی بر ما غالب شود. اما زن محتشم تر از خود نخواه و باید که دوشیزه خواهی  
تا در دل او جز مهر تو مهر کسی دیگر نباشد و بنده دارد که همه مردان یک گونه باشند،  
طمع بمردی دیگر نیفتدش و از دست زن زقان دراز بگریز، که گفته اند که: کدخدایی  
زود گریزد چون زن با امانت نبود و نباید که چیز ترا در دست گیرد و نگذارد که تو بر  
چیز خویش مالک باشی؛ اگر نه چنین بود زن تو باشی و مرد او، زن از خاندان صلاح  
باید خواست و باید که بدانی که دختر که بود، که زن از بهر کدبانویی خانه خواهند، نه از  
بهر تمتع، که از بهر شهوت در بازار کمیزی توان خرید که چندین  
رنج و خرج نباید و باید که زن تمام و رسیده و عاقله باشد و کدبانویی مادر و بدر خود  
دیده باشد؛ اگر چنین زنی یابی در خواستن وی تقصیر مکن

**Section B:**

Choose one of the following unseen passages for discussion and analysis.[25 marks].

4.

برای اینکه اورا بهتر ببینم من خم شدم، چون چشمهایش بسته شده بود - اما هر چه بصورتش نگاه کردم مثل این بود که او از من بکلی دور است - ناگهان حس کردم که من هیچوجه از مکنونات قلب او خبر نداشتم و هیچ رابطه ای بین ما وجود ندارد. خواستم چیزی بگویم ولی ترسیدم گوش او، گوشهای حساس او که باید بیک موسیقی دور آسمانی و ملایم عادت داشته باشد از صدای من متنفر بشود.

بفکرم رسید که شاید گرسنه یا تشنه اش باشد، رفتم در پستوی اطاقم تا چیزی برایش پیدا بکنم - اگر چه می دانستم که هیچ چیز در خانه به هم نمیرسد - اما مثل اینکه بمن الهام شد، بالای رف یک بغلی شراب کهنه که از پدرم بمن ارث رسیده بود داشتم - چهار پایه را گذاشتم - بغلی شراب را پائین آوردم - پاورچین کنار تختخواب رفتم، دیدم مانند بچه خسته و کوفته ای خوابیده بود.

Sadeq Hedayat, *Buf-e Kur*, 12<sup>th</sup> ed. Ketab-ha-ye Parastu (Tehran, 1348/1969), p. 32.

a). Analyse and translate the five following verbal forms taken from the first paragraph:

ببینم	1.1
بسته شده بود	1.1
نگاه کردم	1.2
خبر نداشتم	1.3
وجود ندارد	1.3

b) What is the narrator's attitude towards women in this part of the book? Comment on this aspect in Hedayat's oeuvre.

c) In this passage the narrator repeats an action done earlier in the story. Name this action.

(TURN OVER)

